

بسم الله الرحمن الرحيم

نقد و بررسی مرگ غیر اخترامی در نگاه مشهور و صدرالمتالهین

سینا علوی تبار¹

محمد حسین اسدیان²

چکیده

مرگ غیر اخترامی همان مرگ طبیعی بوده و در مقابل مرگ های ناگهانی که بر اثر حوادث متعدد ایجاد می شوند، قرار دارد. در مورد علت و چرایی مرگ غیر اخترامی دو قول وجود دارد: قول مشهور آن است که علت مرگ غیر اخترامی فساد مزاج و ناتوانی نفس در تدبیر بدن به سبب ضعف بدن و قابلیت قابل است.

قول دوم که از سوی صدرالمتالهین مطرح گشته، آن هست که مرگ به سبب حرکت جوهری نفس و رسیدن نفس به مرتبه ای از تکامل صورت می گیرد؛ یعنی نفس در مراتبی از سیر خود به استقلال و جودی رسیده و تعلقش به بدن و تدبیرش نسبت به آن قطع می شود و در این هنگام مرگ حاصل می شود.

در نگاه مشهور علت فساد مزاج و مرگ بدن از کار افتادن قوه غاذیه است اما در علت از کار افتادگی قوه غاذیه اختلاف نظر دارند که صدرالمتالهین بارد کردن همه این اقوال بر این باور است که علت مرگ طبیعی بدن صرفاً کمال نفس است. نگارندگان در پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به تحلیل و بررسی دو قول مذکور پرداخته اند. امتیاز پژوهش حاضر اولاً ارائه نقد های جدید و جامع به نظر صدرالمتالهین و ثانیاً تبیین چرایی مرگ غیر اخترامی بر تکیه بر بحث قضا و قدر الهی است.

کلید واژه: مرگ غیر اخترامی، مرگ طبیعی، صدرالمتالهین، چرایی مرگ.

1. دکتری فلسفه و کلام؛ استادیار جامعه المصطفی ص. alavitabar@mailfa.com
2. سطح سه حوزه علمیه قم. Mohammadh9722@gmail.com

مقدمه

مرگ مسأله ای است که همواره اذهان بشر را به خود درگیر کرده و از مردم عادی تا اندیشمندان و متفکران سوالات اساسی در مورد آن دارند. این سوالات را می توان تحت عناوین مختلف قرار داده و برای یافتن پاسخ های آن به تحقیق و جستجو پرداخت، سوالاتی از قبیل چیستی مرگ، چگونه مرگ، چرایی مرگ، حالات مرگ و... .

با توجه به جستجو در پیشینه ی تحقیق در مورد مسأله مرگ روشن شد آن چه که بیشتر به آن پرداخته شده است، حالات مرگ، چگونه مرگ و حکمت های مرگ است که آن هم بعضاً بین حکمت و علت مرگ خلط شده و حکمت مرگ را به عنوان علت و چرایی مرگ قلمداد کرده اند. اما مسأله ای که کم تر به آن پرداخته شده چرایی مرگ است، به این معنا که چه چیزی علت حقیقی مفارقت روح از بدن بوده و مرگ چرا محقق می شود. پژوهش های نگاشته شده درباره چرایی مرگ نیز نوعاً نظر صدرالمتالهین را به عنوان نظر نهایی پذیرفته اند.

به عنوان نمونه مهم ترین مقالات نگاشته شده در این زمینه از این قرار است:

ضرورت مرگ و غایت آن از دیدگاه صدرالمتالهین شیرازی نوشته ناصر محمدی؛ بررسی تقسیم بندی ملاصدرا پیرامون مرگ به اخترامی و طبیعی و ریشه های قرآنی آن نوشته سیر رضا حسینی و محمد سعیدی مهر؛ بررسی تطبیقی مرگ اندیشی از دیدگاه آگوستین قدیس و ملاصدرا نوشته قاسم کاکایی و محبوبه جباره؛ ملاصدرا و مسأله مرگ نوشته علیرضا اسعدی.

نگارندگان در پاسخ به این سوال اساسی و مهم بر آن هستند که برای بیان پاسخ شفاف و جامع به این سوال ابتدا اقسام سه گانه مرگ (اخترامی، غیر اخترامی و اختیاری) را توضیح داده سپس با ذکر اقوال موجود در مورد چرایی مرگ غیر اخترامی، اشکالات هر یک از اقوال را روشن و در پایان قول مختار را ارائه دهند.

معنا و چیستی مرگ

مرگ در لغت معادل موت و از بین رفتن حیات است و در اصطلاح به معنای «عدم ترتب آثار مطلوب مورد انتظار از هر شی» (طباطبایی، 1384: 51/10-52) می باشد.

مثلاً مرگ انسان به معنای از بین رفتن حیات و نیروی حرکت و فعالیت ارادی بدن است که به سبب آن آثار مطلوب از بدن تحقق پیدا نمی کند. مرگ زمین به معنای از بین رفتن امکان رشد گیاه و مرگ گیاه به معنای از بین رفتن آثار مطلوب مثل رشد و نمو، تغذیه است.

طبق تعریف ارائه شده مرگ دارای معنایی عدمی بوده و تقابلهش با حیات، تقابل ملکه و عدم ملکه است؛ یعنی عدم حیات در موجودی که صلاحیت حیات را دارد، مرگ نامیده می شود. لازم به ذکر است که در آیه شریفه «الذی خلق الموت و الحیاة» ملک/ ۲، خلق به معنای مقدر کردن است نه به معنای ایجاد؛ چراکه اگر به معنای ایجاد باشد، لازم می آید که موت امری وجودی باشد؛ زیرا معنا ندارد که ایجاد به امری عدمی تعلق بگیرد. البته اگر مراد از مرگ انتقال روح از این دنیا به عالم برزخ و عالم قیامت و یا تحقق ثوب و بدن جدید برزخی برای نفس باشد، مرگ معنایی وجودی داشته و در این صورت می توان خلق را به معنای ایجاد گرفت.

حقیقت انسان همان روح و نفس اوست و این روح بعد از از بین رفتن بدن مادی از بین نرفته و به صورت تمام و کمال باقی می ماند؛ از این رو مرگ واقعی صرفاً مربوط به بدن مادی انسان است. قرآن کریم نیز هرگاه سخن از مرگ به میان آورده است از واژه «توفی» استفاده کرده است و توفی نفس زمانی استفاده می شود که تمام حقیقت انسان اخذ شود و چیزی باقی نماند. (ابن فارس، 1404: 6/129) پس وقتی قرآن می گوید: «اللہ یتوفی الأنفس» زمر/42، یعنی تمام حقیقت انسان به تمامه وارد عالم برزخ شده و باقی می ماند.

از آن جا که فلاسفه و متکلمین مرگ را به سه قسم تقسیم می کنند برای پاسخ و تحلیل و بررسی چرایی مرگ باید ابتدا اقسام مرگ را توضیح داده و سپس عامل مرگ در هر قسم را توضیح داد:

اقسام مرگ

مرگ انسان ها سه گونه است:

الف) مرگ اخترامی (مرگ ناگهانی).

ب) مرگ غیر اخترامی که در این مقاله همان مرگ طبیعی مراد است.

ج) مرگ اختیاری (مرگ ارادی).

الف) مرگ اخترامی

مرگ اخترامی بر اثر حوادثی چون جنگ ها، قتل ها، بلاهای آسمانی مانند سیل، زلزله، تصادف ها و... صورت می گیرد.

مرگ اخترامی از سنخ اجل معلق بوده و با اسباب و شرایط متعدد به تاخیر و یا به تعجیل می‌افتد. به عبارت دیگر علت مرگ‌های اخترامی از کار افتادن بدن بر اثر عوامل بیرونی است که باعث می‌شود بدن قابلیت اتحاد با نفس را از دست داده و نفس از بدن جدا شود.

ملاصدرا در تبیین مرگ اخترامی می‌گوید: مرگ اخترامی به سبب عروض اسباب اتفاقیه و حوادث صورت می‌گیرد.

«... و هو غیر الاجال الاخترامیه التي تحصل بعروض الاسباب الاتفاقیه» (صدرالمتألهین: 1425: 95/8)

ب) مرگ طبیعی

درباره علت مرگ طبیعی دو قول اصلی مطرح است:

1) قول مشهور: علت مرگ طبیعی فساد مزاج و ناتوانی نفس در تدبیر بدن به سبب ضعف بدن و قابلیت قابل است. زمانی که بدن ضعیف شده و نتواند از نفس منفعل شود و ابزار نفس قرار گیرد، نفس از او جدا می‌شود؛ مانند وسیله نقلیه ای که به سبب فرسودگی و خرابی، راکب از آن بیرون رفته و دیگر از آن استفاده نمی‌کند.

برای فهم نظر مشهور ابتدا باید توضیحاتی درباره قوای اصلی نفس انسانی داده شود.

نفس انسان دارای سه دسته قوای اصلی است که به ترتیب عبارت‌اند از: قوای نباتی، قوای حیوانی و قوای انسانی.

قوای نباتی در یک تقسیم بندی اصلی به قوه غاذیه، نامیه و مولده تقسیم می‌شود.

قوه غاذیه به نوبه خود از چهار قوه تشکیل می‌شود: الف) قوه جاذبه که کار جذب غذای مناسب با بدن را انجام می‌دهد؛ ب) قوه ماسکه که کار حفظ و نگه‌داری از غذای مناسب جذب شده را انجام می‌دهد؛ ج) قوه هاضمه که کار هضم غذای مناسب حفظ شده را انجام می‌دهد و غذاهای بالقوه را به غذاهای بالفعل تبدیل می‌کند؛ د) قوه دافعه که کار دفع مواد زائد و غیر قابل جذب را انجام می‌دهد.

قوه نامیه بدن انسان را رشد داده و قوه مولده ابزار تکثیر نسل را در بدن انسان به وجود می‌آورد.

قوای حیوانی به دو قسم ادراکی و تحریکی تقسیم می‌شود.

قوه ادراکی یا ظاهری است و یا باطنی.

قوه ادراکی ظاهری همان قوه باصره، سامعه، شامه، ذائقه و لامسه است و قوه ادراکی باطنی نیز به نوبه خود پنج قسم دارد: 1)

قوه حس مشترک: محلی که مدرکات حواس ظاهری به آن منتقل می‌شوند؛ 2) قوه خیال: قوه‌ای که کار حفظ صور جزئی را

برعهده دارد؛ 3) قوه واهمه: قوه‌ای که کار ادراک معانی جزئی مثل محبت شخصی خاص به خود را ادراک می‌کند؛ 4) قوه حافظه:

قوه‌ای که کار حفظ معانی جزئی را برعهده دارد؛ ۵) قوه متصرفه یا همان قوه متخیله. قوه‌ای که کار ترکیب و یا تجزیه صورت‌ها و معانی را برعهده دارد.

قوه تحریکی حیوانی نیز دو قسم دارد: الف) قوه‌ی شهویه: قوه‌ای که کار شوق به جذب منافع را انجام می‌دهد؛ ب) قوه‌ی غضبیه: قوه‌ای که کار شوق به دفع ضررها را برعهده دارد.

قوای انسانی نیز دو قسم است: الف) قوه عقل نظری؛ ب) قوه عقل عملی.

قوه عقل نظری کار ادراک معقولات کلی را انجام می‌دهد. این قوه مراتب مختلفی دارد: ۱) قوه عقل هیولانی که صرفاً قوه و استعداد تعقل است؛ ۲) قوه عقل بالملکه که کار ادراک بدیهیات را انجام می‌دهد؛ ۳) قوه عقل بالفعل که کار ادراک نظریات عقلی را انجام می‌دهد و بدیهیات را مقدمه ادراک نظریات قرار می‌دهد؛ ۴) قوه عقل بالمستفاد که ادراک همه معقولات نظری و بدیهی را با هم انجام می‌دهد.

اما انجام افعال مخصوص انسان‌ها یعنی افعالی که مشروط به تعقل است بر عهده قوه عملی است که به نوبه خود مراحل ذیل را دارد:

الف) تجلیه (مرتبه احکام، یعنی آراستن ظاهر انسانی به واسطه انجام واجبات شرعی)

تخلیه (مرتبه‌ای که مربوط به پیراستن نفس از اخلاق‌های بد و ناپسند است)

تحلیه (مرتبه‌ای که مربوط به آراستن باطن انسانی به فضائل و اخلاق‌های نیکو است).

فنا (ندیدن غیر الله تبارک و تعالی). (ابن سینا، 1404: 2/32-41؛ صدر المتالهین، 1425: 8/53-57 و 78-134؛

صدرالمتالهین، 1422: 207-208).

پس از توضیح اجمالی قوای انسان یادآوری می‌کنیم که علت مرگ بدن از نگاه مشهور همان از بین رفتن قوای نباتی مخصوصاً قوه غذایی است که بدون آن بدن انسان قادر به ادامه حیات نبوده و فاسد و مضمحل می‌شود. اما در علت از بین رفتن و به تعبیری از کار افتادن قوه غذایی، برخی همچون ابن سینا معتقد شدند که از بین رفتن «حرارت غریزی بدن» سبب از کار افتادن قوه غذایی است.

(ابن سینا، 2005: 1/32)

ملاصدرا در رد این قول می‌گوید: حدوث و حیات حرارت غریزی بدن با افاضه نفس است پس اگر نفس بخواهد مانع از بین رفتن

حرارت غریزی می‌شود. (صدرالمتالهین، 1395: 90)

برخی دیگر معتقدند: علت از بین رفتن قوای غذایی محدودیت آن‌ها است. قوه غذایی مانند سایر قوای جسمانی، محدود و متناهی است و از این رو بالاخره در یک زمان مشخصی از کار می‌افتد. (صدرالمتألهین، 1425: 8/104)

صدرالمتألهین در رد این قول نیز می‌گوید: قوه غذایی می‌تواند توسط موجود مجرد و انوار مفارق تقویت شده و فعالیتشان نامتناهی باشد. یعنی تناهی قوای جسمانی زمانی صحیح است که به تنهایی علت حیات باشند، اما اگر این قوا با کمک موجود مجرد یا اجرام سماوی علت باشند، فعالیتشان نیز می‌تواند نامتناهی باشد. (صدرالمتألهین، 1425: 8/106)

برخی دیگر معتقدند: علت مرگ از بین رفتن قوه غذایی نیست، بلکه قوه‌ی غذایی به مرور زمان قادر به تولید مواد غذایی با کیفیت و لازم نیست. یعنی گرچه قوه‌ی غذایی قوت و مواد کافی تولید می‌کند ولی این مواد جدید کیفیت مواد گذشته را نداشته و از این رو بدن به مرور از کار می‌افتد. (صدرالمتألهین، 1425: 8/109)

صدرالمتألهین این قول را نیز نمی‌پذیرد. ایشان معتقد است اولاً: دلیلی بر این مدعا نیست. یعنی اقوی و اشرف بودن مواد قبلی تولید شده توسط قوه غذایی از مواد بعدی دلیل می‌خواهد که کسی آن را اثبات نکرده است. ثانیاً: اگر مواد تولید شده در ابتدا کامل‌تر و بهتر باشند بالتبع باید مزاج حاصل شده نیز در ابتدای تکون انسان بهتر باشد و باید کمالات نفسانی در همان ابتدا برای انسان افزوده شود ولی می‌بینیم که این‌گونه نیست. (صدرالمتألهین، 1425: 8/109)

به طور کلی ملاصدرا معتقد است: آن چه که از نگاه مشهور علت مفارقت نفس و مرگ است یعنی از بین رفتن قوه‌ی غذایی، درحقیقت معلول مفارقت نفس است نه علت آن. به بیان دیگر در اندیشه مشهور بدن نقش اصلی در تحقق مرگ را ایفا می‌کند ولی همانطور که در ادامه خواهد آمد در اندیشه صدرالمتألهین نفس، نقش محوری در تحقق مرگ دارد.

2) قول صدرالمتألهین: مرگ به سبب حرکت جوهری نفس و رسیدن نفس به مرتبه‌ای از تکامل صورت می‌گیرد. یعنی نفس در مراتبی از سیر خود به استقلال وجودی رسیده و تعلق به بدن و تدبیرش نسبت به بدن قطع می‌شود در این هنگام مرگ حاصل می‌شود.

«فالنفس الانسانیة اذا خرجت من القوه الى الفعل اما في السعاده العقلية الملكية او في الشقاوه الشیطانیة او السبعیه او البهیمیه إنتقلت عن هذه النشأه الى نشأه اخرى بالطبع و اذا ارتحلت عن البدن عرض الموت و هذا هو الاجل الطبيعي المشار اليه في الكتاب الالهی (کل نفس ذائقه الموت)» (صدرالمتألهین، 1425: ج 8/109؛ صدرالمتألهین، 1425: 8/107؛ صدرالمتألهین، 1378: 3؛ صدرالمتألهین، 1354: 354؛ صدرالمتألهین، 1393: 281).

به تعبیر دیگر، صدرالمتألهین معتقد است: نفس دارای حرکتی جوهری بوده و همواره رو به کمال، مستقل شدن از بدن و به فعلیت تام رسیدن است و به مرور زمان با کم رنگ شدن ارتباط، استقلال از بدن پیدا کرده و بدن ضعیف می‌شود و از این رو نشانه‌های مرگ در آن آشکار می‌شود و بستر ایجاد بیماری و فرسودگی بدن فراهم می‌شود.

«أقرب إلى مبدئها و غايتها و هكذا يتدرج في تكميل ذاتها و تعمير باطنها و تقوية وجودها بإمداد الله و عنايته و كلما ازدادت في قوة جوهرها المعنوي و اشتدت نقصت في صورتها الظاهرية و ضعف وجودها الحسي فإذا انتهت بسيرها الذاتي و حركتها الجوهرية إلى عتبة باب من أبواب الآخرة عرض لها الموت عن هذه النشأة و الولادة في النشأة الثانية فالموت نهاية السفر إلى الآخرة و بداية السفر فيها إلى غاية أخرى هي النشأة الثالثة» (صدرالمتألهين ، 1425: 68/9 و 238).

هر چه نفس قوی تر شود بدن رو به ضعف و زوال و اضمحلال می گذارد تا آن جایی که نفس به کمال قوت خودش که مجرد است برسد که زمان مرگ می باشد. شاهد بر این که هر چه نفس قوی تر باشد بدن ضعیف تر است و بالعکس، این است که جسم جماد از جسم نبات اصلب و اقوی و احکم است و جسم نبات از جسم حیوان و جسم حیوان از جسم انسان قوی تر است؛ یعنی هر چه نفس قوی تر می شود بدن ضعیف تر می شود. (صدرالمتألهین ، 1425: 3/9)

«سبب عروض الموت الطبيعي، استكمال النفس و استقلالها في الوجود». (صدرالمتألهين ، 1375: 23)

امام خمینی در این باره می گوید: موت انسان به دنبال استقلال نفس است نه این که موت اتفاق می افتد سپس انسان از طبیعت و بدن بیرون می رود. (امام خمینی، 1392: 318-327).

طبق نظر ملاصدرا، از آنجا که نفس مبدا مزاج و شکل دهنده اعضای بدن است، باید علت ضعف اعضای بدن را در ایام پیری در تغییر احوال نفس جستجو کرد، نفس ناطقه به اقتضای طبیعتش به ماورای ماده و عالم تجردات توجه دارد ... در ایام پیری توجه نفس به عالم تجرد قوی تر می شود و به موازات آن از تدبیر بدن و قوای آن منصرف می گردد و از آنجا که قوام مزاج بدن در گرو توجه و تدبیر نفس است، در اثر کاهش توجه نفس اختلالاتی در مزاج و در قوای نفسانی و اعضای بدن حاصل می شود این روند تا آنجا ادامه می یابد که نفس بهره کامل خود را از عالم ماده در می یابد و به دنبال آن توجهش کاملاً از بدن قطع می شود. (مصباح یزدی ، 1375: 151-152).

مثال مرگ طبیعی در نگاه صدرالمتألهین، مثال خروج نوزاد از رحم مادر یا مثال خروج جوجه از تخم و یا مثال میوه ای است که با رسیدن کامل از پوسته خود جدا می شود. زمانی که نوزاد در رحم مادر یا جوجه در تخم به کمال مطلوبی رسید دیگر نمی تواند در رحم یا تخم باقی بماند و باید برای ادامه حیات خود وارد عالم جدیدی شود.

طبق نظر ملاصدرا زمان مرگ طبیعی از ابتدای حدوث آغاز می شود؛ زیرا نفس از ابتدای حدوث همواره در حال ادبار و اعراض از طبیعت، و کم شدن تدریجی سایه نفس بر بدن و رو نهادن به موطن و جایگاه اصلی خود است. و این سیر به عالم تجرد تا آن جا ادامه می یابد که سرانجام آخرین رشته تعلق خود را از بدن قطع می کند و به دنبال استقلال نفس، مرگ طبیعی اتفاق می افتد.

«و اما عندنا فمعنى حقيقة الموت و كونه طبيعياً: ان الانسان بحسب الغريزة الفطرية يتوجه نحو النشأة الآخرة و يسلك سبيل الحق تعالى راجعاً إليه كما نزل منه و إليه الاشارة في مواضع من القرآن، و كل حركة الى غاية لا بد ان يقع بالمرور على المنازل و المراحل المتوسطة. فاذا انتقل من كل طور من اطوار هذه النشأة الى الذي فوقه فبالضرورة ينتهي الى اخر الاطوار الدنيوية، فاذا انتهى الى ذلك الحد فلا يمكن الوصول الى الذي فوقه الا بالموت عن هذه النشأة بالكلية و الارتحال

الى اوائل النشأة الآخرة و ما فوقها من القبر و البرزخ و الحشر و النشر و العرض و الحساب و غير ذلك، فهذا معنى كون الموت طبيعياً و إليه الاشارة فيما ورد من قوله صلى الله عليه و آله و سلم: الموت حق». (صدرالمتالهين، 1366 الف: ج307/1)

«سبب الموت و حکمته هي حركات النفوس نحو الكمال» (صدرالمتالهين، 1393: 89)

«مبناه استقلال النفس بحياتها الذاتية و ترك استعمالها آلات البدنيه على التدریج حتى ينفرد بذاتها و يخلع البدن بالکليه لصيروتها بالفعل» (صدرالمتالهين، 1393: 89)

در اندیشه صدرالمتالهين همانا موجودات امکانی به حصر عقلی یا مبدع و مجرد هستند و یا حادث و جسمانی. به عبارت دیگر یا تام هستند یعنی حالت منتظره نداشته و مجردند و یا ناقصند یعنی جسمانی بوده و حالت منتظره دارند. موجودات مجرد به بقا علت فاعلی و غایی خود (که همیشه موجود است) باقی می مانند ولی موجودات جسمانی از بین می روند. چراکه علت هر موجود مادی متحرک بوده و زمان دارد و حرکت هر متحرکی زمانی به پایان رسید و با از بین رفتن علت متحرک یا جزئی از آن، معلول (موجود مادی) نیز از بین خواهد رفت. بدن انسانها نیز چون مادی است علتی متحرک دارد و با انقضاء حرکت علتش (یعنی به کمال رسیدن علت و نفی کمال و رشد)، بدن نیز از بین خواهد رفت. (صدرالمتالهين، 1425: 6 / 94).

اشکالات و نقد نظر ملاصدرا

اشکال اول: در نگاه صدرالمتالهين کمال و فعلیت نفس با شقاوت نیز سازگار است و شخص ممکن است در رذائل و کسب ملکات شیطانی فعلیت پیدا کند. بر اساس این دیدگاه سبب مرگ وصول به «کمال لایق» است نه کمال ممکن، زیرا کمال ممکن نامحدود و غیر متماهی است. هر شخصی به حسب استعداد و قابلیت ظرف وجودی خاصی دارد که به محض اینکه به کمال خود برسد، استعداد ماده تمام شده و نفس اضطراراً از بدن قطع تعلق می کند.

اما اشکال اصلی در این مدعا آن است که در اندیشه صدرالمتالهين، شقاوت و عدم رشد در مراتب انسانی مساوی با غرق شدن در عالم مادیات و گرفتاری در دام بدن است. (صدرالمتالهين، 1425: 4 / 122-144) پس چطور می شود به مرگ طبیعی در انسان های پست و شقی قائل شد؟ چرا که نفس ایشان نه تنها با بدنشان قطع ارتباط نکرده است بلکه رابطه و توجه خود را روز به روز تقویت کرده است؟

اشکال دوم: نفوس بسیاری از اولیاء الهی در همان اوان جوانی به کمال و رشد عالی رسیده بودند و در عین حال از بدنشان جدا نشده و سالیان متمادی با همین بدن ادامه حیات داده اند. مصداق اتم چنین نفوسی، نفس مرضیه حضرت بقية الله الاعظم روحی و ارواحنا له الفداء است. هر توجیهی که در پاسخ ارائه شود می گوئیم: تخصیص قاعده کلی و عقلی باطل است.

اشکال سوم: صدرالمتألهین معتقد است نفوسی که به مرگ اخترامی از بدن جدا می‌شوند به کمال نرسیده اند، حال آن که بسیاری از اولیاء الهی مانند اهل بیت و انبیاء علیهم السلام به مرگ غیر طبیعی چون مرگ به واسطه سم یا ضربات شمشیر از دنیا رفتند.

اشکال چهارم: اگر نفس در اواخر حیات، علقه و ارتباط خود را با بدن کم کند باید در کنار ضعف قوای جسمانی، قوای ادراکی و تعقل قوی تر شود؛ زیرا نفس، توجه خود را از مادیات کم کرده و متمرکز در عوالم بالاتر شده و امور عقلی که به سوی آنها میل می‌کند بیشتر بر او نمایان می‌شود؛ این در حالی است که عموم انسان‌ها در ایام پیری قوای ادراکی و فکر آنها نیز رو به ضعف و سستی است.

اشکال پنجم: ملا صدرا علت بیماری‌ها، فرسودگی و زوال قوای بدنی را استقلال و کم‌توجهی نفس به بدن می‌داند؛ حال سوالی که به ذهن می‌رسد آن است که انسان‌های کم‌سن و سال و جوان که بر اثر بیماری می‌میرند این بیماری و زوال قوای بدنی چرا بر آنها عارض شده است. نفس این اشخاص که قطعاً به مرتبه کمال کافی برای انسلاخ از بدن نرسیده است تا با کم شدن علقه‌ی نفس نسبت به بدن علایم ضعف و اضمحلال و مرگ در آنها آشکار شود. از طرفی بیماری‌ها غالباً با عوامل خارجی مثل ورود میکروب‌ها و عفونت‌ها و غیره از خارج به درون بدن ایجاد می‌شود و از این رو مرگ بر اثر بیماری‌ها نیز می‌تواند از نوع مرگ اخترامی به حساب بیاید و لزوماً به سبب قطع علقه نفس از بدن نیست. پس چرا صدرالمتألهین تمام مرگ‌ها بر اثر ضعف را از حاصل تکامل نفس و از نوع مرگ طبیعی به حساب آورده است.

اشکال ششم: به تجربه ثابت شده است که رعایت سه اصل تغذیه و بهداشت مناسب، تفریح و نشاط کافی و ورزش صحیح میزان عمر را کاملاً دگرگون کرده و مرگ‌های طبیعی منوط به این امور است و این کلام صدرالمتألهین که مرگ طبیعی صرفاً مربوط رشد و تکامل نفس است، قابل پذیرش نیست.

دیدگاه مختار

از نگاه نگارنده پاسخ به چرایی مرگ در یک زمان خاص را باید در قضاء و قدر الهی جستجو کرد و عوامل ذکر شده در اندیشه مشهور و صدرالمتألهین معداتی بیش نبوده و لزوماً مرگ به واسطه تکامل نفس و یا ضعف بدن صورت نمی‌گیرد. خداوند متعال که تنها موثر و فاعل حقیقی و مستقل عالم است بر اساس علم بی‌نهایت و حکمت خود برای قطع ارتباط هر نفس با بدنش، دو زمان که یکی حتمی و دیگری مشروط است معین کرده است و هرگاه زمان جدایی برسد این نفس از بدن جدا می‌شود و فرقی نمی‌کند که نفس به کمال رسیده یا نه، بدن به مرتبه ای از ضعف رسیده که دیگر نتواند از نفس منفعل شود یا نه.

برای تثبیت این نگاه لازم است مختصری درباره قضاء و قدر الهی توضیح دهیم.

قضاء در عالم تکوین همان وجوب و ضرورت فعلی است که ممکنات بر اثر انتساب از علت تامه خود دریافت می‌کنند و از آن جا که همه اشیای واقع در سلسله موجودات امکانی وجوب و ضرورت دارند و این وجوب را از علت تامه خود دریافت کرده‌اند و سلسله این علت‌ها، به واجب تعالی منتهی می‌گردد، می‌توان گفت: واجب تعالی، علت وجوب دهنده به تمام ممکنات است و این وجوب که همان قضاء است، به واجب نسبت داده شده و قضاء الهی نامیده می‌شود و هرگاه واجب اراده جدایی نفسی از بدنش کند، مرگ تحقق پیدا می‌کند. به عبارت دیگر معنای قضاء الهی درباره حوادث این جهان آن است که این ممکنات از ناحیه حضرت حق، قطعیت و حتمیت می‌یابند و اوست که با اراده خود این وجوب و دوام را می‌تواند از بین ببرد. اما قدر اندازه و حدی است که شیء در زمان تحقق، صفات و آثارش به خود می‌گیرد و تقدیر همان مشخص ساختن زمان حیات، آثار و صفات ملحوق شیء است. تقدیر در حقائق عینی بر حدود و اندازه‌هایی منطبق می‌شود که از ناحیه علل ناقصه به موجود مادی ملحوق می‌شود، البته به اعتبار صورت‌های علمی این حدود که در عالمی بالاتر از عالم ماده قرار دارند. (علامه طباطبایی، 1392: تعلیقه غلامرضا فیاضی، مرحله 12، فصل 12).

ج) مرگ ارادی

مرگ ارادی صرفاً در معدودی از افراد محقق می‌شود؛ بدین صورت که نفس با سعه وجودی خود می‌تواند خود را از بدن جدا کرده و دوباره به بدن برگردد. (صدرالمتالهین، 1381: 255) به مرگ ارادی در فلسفه «نضو الجلباب» و در عرفان «انسلاخ بدن» نامیده گفته می‌شود. (شیخ اشراق، 1375: 400؛ صدرالمتالهین، 1366 ب: 6/233).

خروج موقتی نفس از بدن مانند خواب است با این تفاوت که اولاً در خواب نفس به طور کامل از بدن خارج نمی‌شود؛ ثانیاً: خروج در خواب ارادی و اختیاری نیست.

نتیجه گیری

مشهور فلاسفه علت مرگ غیر اختزانی را فساد بدن عنوان کرده و علت فساد بدن که منجر به مفارقت روح از بدن می شود را فساد قوه غذایی بدن می دانند.

در علت از کار افتادگی قوه غذایی بین مشهور اختلاف هست، برخی دلیل از کار افتادن قوه غذایی را از بین رفتن حرارت غریزی بدن می دانند، برخی قائل به این هستند که دلیل از کار افتادن قوه غذایی محدود بودن آنهاست و برخی دیگر عدم تولید مواد غذایی با کیفیت در بلند مدت را دلیل از کار افتادگی قوه غذایی ذکر کرده اند. صدر المتالهین با رد نظریه مشهور معتقد می شود: از کار افتادن قوه غذایی معلول مفارقت نفس است نه علت آن، آن چه که در مرگ طبیعی باعث مفارقت روح از بدن می شود تکامل نفس است. آن چه که در پاسخ به چرایی مرگ در یک زمان خاص می توان مطرح کرد این است که عوامل ذکر شده در اندیشه مشهور و صدر المتالهین معادلات مرگ هستند نه علت حقیقی آن و لزوماً مرگ به واسطه ضعف بدن یا تکامل نفس صورت نمی گیرد بلکه خداوند متعال براساس علم بی نهایت و حکمت خود برای قطع ارتباط هر نفس با بدنش زمانی را معین کرده است که با سر رسید آن زمان معلوم، نفس از بدن جدا می شود و فرقی نمی کند که نفس تکامل یافته باشد یا نه، بدن به مرتبه ای از ضعف رسیده باشد که نتواند از نفس منفعل شود یا نه.

منابع

- . طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۴ شمسی)، تفسیر المیزان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم.
- _____ (۱۳۹۲ شمسی)، **نهایه الحکمه**، تعلیقه غلامرضا فیاضی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، چاپ هفتم.
- . ابن فارس، احمد بن فارس (1404 قمری)، **معجم مقاییس اللغة**، محقق عبدالسلام محمدهارون، قم، ج 6، مکتب الاعلام الاسلامی.
- . صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۵ قمری)، **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**، قم، طلیعة النور، چاپ پنجم.
- _____ (1375 شمسی)، **الاسفار الاربعة**، ج 8، شرح محمد تقی مصباح یزدی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- _____ (۱۴۲۲ قمری)، **شرح الهدایة الاثریة**، تصحیح مصطفی فولاد کار، بیروت، التاريخ العربی.
- _____ (۱۳۹۳ شمسی)، **الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة**، با حاشیه ملاهادی سبزواری، قم، بوستان کتاب، چاپ هشتم.
- _____ (الف ۱۳۶۶ شمسی)، **شرح اصول الکافی**، جلد اول، تصحیح محمد خواجهوی، تهران مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.
- _____ (1378 شمسی)، **المظاهر الالهیة**، تصحیح آیت الله سید محمد خامنه ای، تهران، بنیاد حکمت صدرا.
- _____ (۱۳۵۴ شمسی)، **المبدأ و المعاد**، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
- _____ (ب ۱۳۶۶ شمسی)، **تفسیر القرآن الکریم**، جلد ششم، قم، بیدار.
- _____ (1381 شمسی)، **زاد المسافر**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- . امام خمینی (1392 ش)، **تقریرات فلسفه**، تهیه: اردبیلی، سید عبدالغنی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
- . ابن سینا، حسین بن عبدالله (2005 م)، **القانون فی الطب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____ (1404 قمری)، **الطبیعیات الشفا**، قم، ناشر مرعشی نجفی.

. کلینی ، محمد بن یعقوب ، الکافی ، قم ، مرکز دارالحدیث ، 1430 ق .

. سهروردی ، یحیی ، مجموع مصنفات شیخ اشراق ، تصحیح هانری کربن و سید حسین نصر ، تهران ، مؤسسه مطالعات و

تحقیقات فرهنگی ، 1375 ش .